

## گرد باد

نوشته: ر. رهیاب

2 دسامبر 2006

سرزمینی که اینک افغانستان، یعنی موطن افغان ها یا افغانستانی ها نامیده میشود، دارای تاریخی بسیار کهن است که مبدأ آنرا اما، بسان ماقبل تاریخ مدون مجموعه جامعه بشری، به یقین نمی شود تعیین و زمان بندی نمود؛ اکثر جماعات، طوایف، اقوام و ملیت های ساکن کشور، هر کدام با ویژگی های نژادی، فرهنگی، زبانی و قسماً باور های اعتقادی مذهبی مختص بخودش، ولی از همان بامداد تاریخ شناخته شده این خطه جغرافیایی، با هم و در کنار هم همزیستی دارند.

اگر زادگاه اولیه نیاکان جمعی از باشندگان این سرزمین و بدین منوال، منشاء پیدایش بسیاری از فرهنگ ها، زبان ها، ادیان و مذاهب مروج در آن را، بتوان کرانه های رود ها، وادی ها، فراخنای جلگه ها و فلات ها و دامان سلسله کوه های شامخ و ممتد خود همین مرز و بوم تشخیص کرد؛ رد پای شجره تاریخی برخی دیگر از باشندگان آنرا، بناگزر در مد و جذر های امواج ملتهب و بلا انقطاع مهاجرت ها، خانه بدوشی ها و نقل و انتقال های جبری حاصل از سانحات طبیعی، ناگزیری نیاز های مادی زندگانی و دیگر آفات و بلاهای انسانی از قبیل جنگ ها، مداخله گری ها و لشکر کشی های جهانگشایانه در پهنای یک جغرافیای بمراتب گسترده تر در سطح منطقه - اگر نگوئیم در مقیاس قاره و قاره ها - می بایست دنبال و شناسایی نمود. اینکار هم، یعنی تحقیق و تفحص در گذشته های بسیار دور و چه بسا تا ایندم نامشخصی که از جهاتی گوناگون، منشاء پیدایی و سیر تکاملی زندگانی نژاد ها، اقوام و ملیت های کشور را در محراق توجه داشته باشد، بحثی خواهد بود خیلی پیچیده و در عین حال، بسیار دلچسپ و ارزشمند مختص به حوزه های معینی از علوم انسانی مثل انثروپولوژی، اتنولوجی، باستان شناسی، جامعه شناسی، اقتصاد، جغرافیه، تاریخ و غیر آن.

این مسئله گذشته از طبیعت تخصصی اش که بخودی خود یک مطالعه طولانی و پژوهش پردامنه در عرصه های جداگانه را اقتضا می نماید، پیداست که از حیثه اهتمام و حوصله نوشته های این چنینی خارج میباشد، زیرا - گرد باد - طبیعتاً یک یادداشت بسیار مختصر سیاسی است که عجالاً با انگیزه و هدفی مشخص - بقول بعضی ها تحلیل مسایل روز - نگارش یافته و بنابر این، حامل پیامی روشن و فوری برای خواننده علاقمند "قطب نما" میباشد.

اما پیش از آنکه حرف دل این نوشته را با خوانندگانش در میان گذاشته، یعنی قبل از آنکه به متن - گرد باد - که بر گوشه یی مشخص از مسایل و مباحث روز در موقعیت کنونی جامعه مرور می نماید، وارد شده، مفهوم، انگیزه و هدف از نگارش آنرا هم تبیین نمایم، لازم می

افتد تا از اشارات بسیار عابر و گذرا در این تمهید، سه نکته بسیار اساسی را بعنوان یک جمع‌بندی ایکه مبانی فکر، باور و روش بحث ما را تعیین میکنند، استخراج نماییم:

– ترکیب قومی افغانستان بمتابه یک کشور چند ملیتی با نژادها، فرهنگها، زبانها و مذاهبی گوناگون که بعضا سبکسرانه از آن، بعنوان "کابوس انسان شناسان" یاد می نمایند، یک شاخص هویتی منحصر بفرد این کشور نبوده، بلکه پدیده ایست عام و جهانی؛ در جمع کشورها و ملل موجوده گیتی به سختی میشود کشور و یا ملتی را سراغ نمود که دارای یک ترکیب قومی یگانه و برخاسته از یک منشاء نژادی یکسان باشد.

ادعا و یا خواست ملتی از نگاه قومی نامرکب، با خاستگاه نژادی ناب و خالص، صنیعه یک ایدئولوژی ماورای ارتجاعی راسیستی میباشد که در تحت شرایط معینی هم، اینجا و آنجا بگواهی تاریخ، در قیافه هار انسان ستیز فاشیسم ظاهر گردیده است.

– اقوام، طوایف و ملیت های ساکن افغانستان، با همه تنوع و گوناگونی های نژادی، فرهنگی، زبانی، مذهبی و... اما بی هیچ تبعیض، امتیاز و تمایزی، همه باشندگان بومی اساسا متساوی الحقوق همین کشور بایست دانسته شوند که همه در مجموع به یکسان، در اعمار جامعه و بنای تاریخ افغانستان امروزی و یا تکوین آنچه که در اصطلاح متعارف سیاسی، ملتش می خوانند، سهمی مشترک داشته و دارند.

اگر نیک بختی و نگون بختی، شکست و پیروزی، بلند شدن و به زمین خوردن و بالاخره حفظ و بقای مردمان این خطه جغرافی در درازنای تاریخ پرماجرای آن، پیشینه و میراث مشترک تاریخی همه باشندگان کشور میباشد، بنابراین دفاع از تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و نهایتا تعالی و پیشرفت آنهم، امری خواهد بود که به رهیابی، رشادت، ایثار و فداکاری های بیدریغ مجموعه همین مردم عمیقا بستگی می یابد که این خود بدون شک، مستلزم وحدت و همبستگی خدشه ناپذیر ملی و همزیستی برادرانه، آگاهانه و آزادانه آحاد آن میباشد که اصل دموکراتیک و جهانشمول "حق ملل در تعیین سرنوشت"، آنرا تداعی می نماید.

– **گرد باد** مرور کوتاهی است بر گوشه یی از یک سر و صدای براه انداخته شده پیرامون مسئله اقوام و ملیت ها در مطبوعات رنگارنگ کشور. از نظر اسلوب شناسی، این یادداشت یک شرح موجز توصیفی میباشد و نه تحلیلی؛ برای تحلیل عمیق از مبانی فکری اعتقادی و موضعگیری های عملی سیاسی "قهرمانان" همین بحث، در اینجا مجال نبوده و بنابراین، بدلایلی که در ادامه خواهد آمد، این نوشته نمی خواهد خودش را با جزئیات یک هیاهوی ارتجاعی و تفرقه افگانه درگیر سازد.

باری، اگر قرار به ارزیابی و درک گذشته و حال جامعه افغانستان کنونی از منظر جامعه شناسی اتنیکی و براین مبنا، شناسایی سهم مشترک اقوام و ملیت های ساکن آن، در شکل گیری فرهنگ و ساختن تاریخ کشور باشد، جمع‌بندی ارائه شده فوق را میشود بعنوان ماحصل کلی یک تتبع تاریخی قوم شناسانه و در عین زمان، چهارچوبه اساسی برای پیشبرد یک بحث علمی اکادمیک در این قلمرو تلقی نمود؛ اما این را هم بگوئیم که چنین

بحثی بذات خود، بسیار محدود خواهد بود که نه بدرک و شناخت تاریخ اصلی - تاریخ حقیقی - جامعه کمک می نماید؛ و نه هم می تواند تصویر روشنی از علل و اسباب، قضایا و معضلات پیچیده و بغرنج کنونی و براین منوال، رهنمودی برای برون رفت از تنگنای یک بن بست فرساینده بی ارائه نماید که مجموعه جامعه، در لای پیچ و خم های چرخ کشنده آن گیر کرده است. از اینجاست که نگرش پژوهشگرانه اتیکی به همین دلیل و دلایلی که بازهم در ادامه بدان اشاره خواهد شد، نمی تواند یک نگرش مورد پذیرش و متدولوژی بحث و قضاوت نوشته کنونی - **گرد باد** - باشد.

منطقی است پرسیده شود که پس چرا و به چه دلیلی - **گرد باد** - سخن از پیشینه تاریخی جامعه از منظر قوم شناسانه را بعنوان نقطه عزیمت خودش در این یادداشت بمیان کشیده، و ضرورت آن در چه میباشد؟

در پاسخ به این سوال، ابتدا باید خاطر نشان ساخت که اگر عرصه بحث و پژوهش علوم اجتماعی هر کدام، از نظر طبیعت پدیده یا موضوع مورد مطالعه، مفاهیم و مقولات، کاربرد شیوه ها و اسالیب تحقیق و... مشخص و تعریف شده بوده، که ایجابات و الزامات معینی بدان حکم می نمایند؛ ولی با این وجود نمی توان و نباید میان مفاهیم و ارزش های عام و کلی همین حوزه های معرفت علمی، بطور جزم اندیشانه دره های عبور ناپذیری را حائل گردانید، زیرا موضوع یا موضوعات مورد مطالعه آنها، نهایتا همان انسان اجتماعی و جامعه انسانی میباشد که هر کدام، مستقلا و از زاویه معینی پیرامون شان بحث و تحقیق می نماید. افزون برآن، موضوع همین یادداشت خودش، کلا یک موضوع سیاسی نامرتبط به مبحث قوم شناسی نمیشد، به همین دلیل است که - **گریاد** - هم، ضرورت آنرا دیده و بخود حق داده است تا در مرور گذرای خودش بر یک مسئله به اصطلاح مورد "بحث روز"، لزوما نیم نگاهی هم به پیشینه تاریخی آن افکنده، و بدینسان پل ارتباط میان گذشته و حال، و یا سیاست با حوزه های دیگر علم اجتماعی از جمله قوم شناسی را برقرار نماید.

پس - **گرد باد** - چیست؟ انگیزه و هدف از نگارش آن چه بوده و چه چیزی را می خواهد به خواننده خودش بازگو نماید؟

در بالا به این نکته اشاره شد که - **گرد باد** - یادداشتی است سیاسی که هدفش درنگی مختصر بعنوان یک مقدمه، بر گوشه معینی از "مسایل و مباحث روز" در موقعیت کنونی جامعه میباشد؛ انگیزه اینکار را هم، مسئله پی از همان مباحث به اصطلاح داغ روز ( ! ) تشکیل میدهد که خواسته و ناخواسته، توجه نگارنده را بمثابه یک خواننده ناظر بر مسایل و رویداد های جامعه، بخود معطوف داشته است.

در واقع از چندینست که بازار پر زرق و برق مطبوعات بویژه الکترونیکی را، بیش از پیش با یک مسئله بسیار مشخصی گرم ساخته اند؛ سخن از همان بافت پیچیده قومی - ملی افغانستان بمثابه یک کشور متشکل از اقوام و ملیت های گوناگون با مسایل، قضایا و معضلات مترتب برآن میباشد که با یک حمیت و عصیت کاملا متبازری بر سر آن غوغا می نمایند!

دامنه جر و بحث ها، از مفاهیم و کتگوری هایی مثل ملت، دولت - ملت و یا برعکس، و خواست به اصطلاح روشنفکرانه "ملت سازی"، حتمیت اقتدار سیاسی جاودانه یک قوم و ملیت بعنوان یک جبر طبیعی و ماورای طبیعی، تا تمایلاتی مبنی بر قدسیت خدشه ناپذیر نام افغانستان و یا هم ضرورت تغییر آن، و ارجحیت زبانی، حتی تا جنجال هایی بر سر کاربرد بسا واژه ها، مقوله ها و اصطلاحات معین روزمره ... کشیده میشود!

البته نیازی به مجادله و اثبات ندارد که در این جهان هستی، هیچ پدیده اجتماعی - تاریخی مقدس، مطلق، جاودانه و تغییر ناپذیری وجود ندارد که نتوان پیرامون آن حرف زده، و به نقد، اصلاح و تغییر آن برآمد؛ بحث، گفتگو و نگارش هم در هر رابطه ای، از جمله پیرامون همین مسایل عمدتاً مطرح در قلمرو تأملات و کنش و واکنش های روشنفکرانه، نه امریست انحصاری در حوزه اقتدار یک قدرت آسمانی یا زمینی، نه هم مسئله ای در حیطه صلاحیت هیچ بنگاه یا جماعتی از "نخبگان"، بلکه حق بدیهی، دموکراتیک و بدور از منازعه هر انسان علاقمند به موضوع میباشد که با پرداختن بدان، همچنان طرز نگرش، باور و قضاوت خودش را در زمینه، در معرض اطلاع، نقد و قضاوت دیگران قرار بدهد، حق مطلقاً بدیهی، مشروع و دموکراتیکی که حدود و ثغور آنرا اما، بناگزیر و بایست چهارچوبه معینی از الزامات و موازین بحث علمی، و پابندی به اصول شناخته شده اخلاقی و منطقی معین سازد، که در پایین به چند تای آن در این یادداشت، اشارتی خواهیم داشت.

یکی از اولی ترین ملزومه های چنین حقی هم، بمصداق همان سخن معروف "تحقیق ناکرده"، حق قضاوت ندارد" عبارت از ضرورت احاطه لازم بر موضوع یا موضوعات مورد بحث و مناظره میباشد تا بدینوسیله، گوینده یا نویسنده بتواند، پیشاپیش سهم خودش را نه فقط در استفاده بجا و اصولی از یک حق مشروع و دموکراتیک، بلکه همچنان در خویشتن داری و خودداری از اظهار نظری ناسنجیده و قضاوتی غیر مسئولانه و زیانمند ادا نماید. این خود معیاریست کلی، عام و مطلق که نه فقط اطراف مخالف یا متخاصم یک موضوع مورد منازعه و نقاش، بلکه هر آدم منطقی، مسئول و صاحب عقل و بصیرت هم، ملزم به رعایت آن میباشد. همین معیار اما، در جر و بحث های به اصطلاح روشنفکرانه مورد نظر ما پیرامون مسئله اقوام و ملیت های کشور و مسایل مرتبط بدان، تا جایکه نگارنده فرصت اطلاع بر آنرا یافته است، بعضاً بفراموشی گرفته میشود.

همچنان از جمله الزامات اساسی بحث پیرامون موضوع مورد نظر بمثابه یک حق بدیهی و دموکراتیک، یکی هم عدم صلاحیت منطقی و اخلاقی آنانیست که همین قوم و ملت را به چنین بدبختی و تیره روزی کشانیده اند؛ منظور خلقی ها، پرچمی ها و شرکای "ستمی"، "افغان ملیتی" و دیگر هم مسلکان جهادی و طالبی شان میباشد که با یک حماس و حرارت قابل ملاحظه ای - اینبار حيله گرانه با ماسک "قومیت"، "ملیت" و "ملت سازی" - وارد یک کارزار تفرقه افکنانه ضد ملی گردیده اند تا با برافراشتن یک پرچم ژنده و پوسیده، بازهم خودشان را مطرح نموده و بدینسان، در زندگی و سرنوشت مردم درد کشیده افغانستان مداخله نمایند!

بگو مگو های عمدتا بسیار زننده و ناتراشیده در خصوص مسئله قومی و ملیتی که بعضی ها مثل گروه های آزموده شده نامبرده، یقینا آگاهانه و با برنامه، و برخی هم شاید ناآگاهانه بدان دامن می زنند، نه اینکه به درک مسئله، روشن گردیدن ابهامات و زدودن سوء ظن های پیرامون آن و در نتیجه، به امکان غلبه بر آنها خدمتی نمی نمایند، بلکه برعکس با پاشیدن بذر نفاق، خود خوری و اشاعه تفرقه در میان اقوام و ملیت های برادر کشور، بیش از پیش بر هیزم حسادت، نفرت، حقارت و استخوان شکنی هایی که خود حاصل مستقیم سیاست ها و کارنامه های دشمنان شناخته شده همین مردم میباشند، آتش گشوده و پیهم بر آن می دمند!

قوم پرستی و قوم ستیزی توأم با تحقیر و اهانت، سم پاشی های تفرقه افکنانه و باقی تمایلات و لاطایلات راسیستی و عقبگرایانه برخی از همین قلم بدستان تازه بدوران رسیده، به گرد باد بسیار هیبتناکی می ماند که بگونه همان ترنادوی امریکایی Tornado همه چیز در حول و حوش خود را به یکبارگی و از بنیاد ویران می نماید؛ در همین واقعیت است که عنوان این نوشته - **گرد باد - مدلول خودش را بیان میکند.**

ناسزاگویی ها و سخن پراگنی های بی محتوا و بیگانه با اسالیب و شیوه های بحث علمی و مناظره اصولی سیاسی، بیگمان طبع جوینده و کنجکاو و تشنه اطلاع را، نه اینکه مکدر میسازند، بلکه بیم آن هم میرود تا عده پی از خوانندگان همین مطبوعات، در تحت تأثیر تفرقه افگنی های قوم پرستانه و راسیستی، صواب را از خطا تشخیص نداده و به انحراف کشانیده شوند، که دشمنان شناخته شده ایشان برای آن زمینه سازی می نمایند.

"قهرمانان" همین خط فکری کهنه پرست که نمیتوانند خودشان را از زندان تمایلات و پندارهای عهد عتیق رهانیده و با کاروان معرفت و مدنیت انسان گرای عصر دمساز نمایند، در عمل هم ناگزیر میگردند تا در هیئت کفن کشان و کفن پرستانی ظاهر شوند که کار شان نه زندگی، بلکه مرگ و رویکرد به خاطره های دوران های سپری شده و پاسداری از توتله های استخوان های گذشتگان خلاصه میگردد. تمکین بر تمایلات نژاد پرستانه و راسیستی که بیهوده میکوشد، شرعیت خودش را با دستاویز مسخره **حق گویا طبیعی و خدشه ناپذیر حاکمیت و اقتدار جاودانه "برادر بزرگ"** به اثبات رساند، دلیلی زنده و گویا بر پوسیدگی همین گرایش و عدم قابلیت آن در همسویی و هماهنگی با نبض پر تپش و نیاز پویای زمانه میباشد.

البته همین منطقی است که واکنش گرایش همسرشت یعنی قوم پرستانه پی را نیز، برای اثبات "حقانیت" برتری طلبانه نژادی، قومی، زبانی و... خودش بمصاف می طلبد، تا همچنان در خاطره های روزگاران گذشته حفاری و کاوش نماید، که یافته های آن نتیجتا، در جلوه ها و پیرایه های عظمت طلبانه **"آریانای کهن"**، **"خراسان بزرگ"** و مزخرفاتی از این قبیل خودنمایی میکنند. اینجاست که متأسفانه می بینیم که هر دو گرایش کهنه پرست و تبارگرا را، نه درد و رنج های آمیخته بخون، استخوان شکنی ها، میخ به سرکوبیدن ها و تیل داغ کردن های قوم پرستانه همپالگان وطنی شان توانسته است به "صراط

المستقیم" رهنمون گردد، و نه هم تصفیه ها و نسل کشی های تبارگرایانه راسیستی و فاشیستی در سطح منطقه و جهان!

اما اینکه خودمرکزبینی قومی، نژادی، ارجحیت زبانی، مذهبی، نامگذاری کشور ... و بالاخره رویکرد ناحق و نابجا به گذشته، کدام معضلی از معضلات کنونی جامعه را حل، و چه چشم اندازی را در جلو مردم قرار میدهد، امریست که آیین قوم پرستانه مشعلداران قوم پرست و ملیت پرست ما، نمیتواند بدان پاسخ دهد؛ "قهرمانانی" که البته به غلط میکوشند، از اقوام خودشان گویا نمایندگی نمایند!!!

از این زاویه که بنگریم، اذعان باید داشت که حال روشنفکران "ملت ساز" ما بر منوال دیگرست؛ آنها حد اقل این حسن را دارند که در خارج از مدار قومیت و تبارگرایی پا گذاشته و در نتیجه، به همه اقوام به یکسان بیاندهند.

"عقلانیت" و اندیشه خردگرای آنها اما، استحاله قومیت به ملت را، نه بعنوان یک جبر تاریخی - اجتماعی که بدان باور ندارند، بلکه بمثابه ندای عقل و وجدان خردگرا، در دستور کار شان قرار میدهد. پس مدرنیته، دولت و ملت مدرن آنها، حاصل یک جبر منطقی است که نه از الزامات و قانونمندی های جهان مادی، بلکه از تمایلات ذهنی روشنفکرانه شان مایه میگیرد. بنابراین ملتی را که ایشان در ذهن خویش ساخته و برای تحقق آن نقشه کشی می نمایند، یک موجودی میباشد انتزاعی بکشف رسیده توسط خیال و اراده آنها! یعنی روشنفکران ملت سازی که به مدد "عقلانیت" و "خرد" خودشان، میکوشند جهان رویایی خویش را اعمار نمایند؛ برای آنها هنوز هم ساختن تاریخ، کار "نخبگان" و "قهرمانان" میباشد که عقل، اراده و اندیشه خردگرای روشنفکران، فرمان آنها صادر می نماید!

اگر قوم پرستان ما از استناد علنی به افکار و اندیشه های پیشگامان شناخته شده نژادگرایی و راسیسم که همواره و همه جا، جهانی را بخاک یکسان کرده اند، ابا دارند؛ حسن مدعیان "عقلانیت" بازهم در اینست که آشکارا به میراث خردگرایی همان پدران معنوی خودشان در قرن 18 استناد نموده و نام چند کتابی را هم، در پای نوشته های شان شاهد میآورند؛ ولی اینکه همین عقلانیت و خردگرایی پدران شان مدتهاست که بدلائل علمی باطل، و تاریخ هم همه را منسوخ شده اعلام نموده است، عقبگرایی ایشان مانع از درک و فهم آن میباشد. البته بدون وارد شدن در یک جدل فکری تکراری و بی حاصل، چنانچه در شروع این یادداشت هم بدان اشاره شد، می خواهیم "عقلانیت" و "خردگرایی" همین "ملت سازان" بسیار دیر به سر عقل آمده را در چند مثال بسیار کوچک ولی زنده و گویا به آزمایش بگیریم:

آیا واقعا باور دارند که رهبران خلقی و پرچمی، رهبران جهادی، طالبی و اینک دولتمردان جمهوری "دموکراتیک" اسلامی شان همه مردمان بی عقل و خرد بوده و میباشند، طوریکه بدلیل همین بی خردی و عدم عقلانیت، وطن و هموطن خودشان را به این بدبختی و تیره روزی کشانیده اند؟!

آیا واقعا باور دارند که جورج دبلیو بوش و تونی بلیر آدم های بی عقل و بی خردی بیش نمی باشند که با دروغ پردازی های شاخدار و شرم آور خویش، با توطئه و دسیسه، با تجاوز به هر دو کشور افغانستان و عراق و اشغال شان، و با کشتارها و شکنجه های بی شمار و بی پایان مردمان دو کشور، نه اینکه درد و رنج، شکوه و نارضایتی، بلکه نفرت و انزجار جهانیان را هم کمایی کرده اند؟!

آیا دعوت کرزی - البته بدستور ولی نعمتان خودش - از رهبران طالب و حکمتیار برای سهمگیری در دولت دست نشانده کابل بغرض تأمین گویا صلح، امنیت، بازسازی و حقوق بشر را دلیل عقلانیت دولتمردان کابل و اربابان امپریالیست شان باید دانست، و یا نشانه یی از بی عقلی و بی خردی شان؟

آیا مدعیان عقلانیت و خردگرایی میتوانند ثابت بسازند که عقل و خرد خود شان، نسبت به همه همین مثال های متذکره بیشتر و سلیم تر باشد؟!

اگر جواب منفی باشد، پس همه این سیاست ها و کارنامه های عملی اینان را، نه با عقلانیت و خردگرایی می توان درک و شناسایی نمود، بلکه بر عکس با درک و شناخت از خصلت طبقاتی و منافع مادی طبقاتی ایشان؛ و همین منافع و امتیازات طبقاتی است که ایشان را اگر مدتی بجان هم می اندازد؛ زمانی هم عامل فراهم کننده تبانی، همسویی و وحدت میان آنها نیز میگردد. این را ما دیگر فراگرفته ایم که در پس هر شعار و موعظه گری ... و حتی عقلانیت هر کسی هم، منافع و امتیازات مشخص طبقاتی را جستجو نماییم.

آیا همین شعار های "عقلانیت"، "خردگرایی" و "دگراندیشی" "شورای دموکراسی..." نبود که فعالین رسوای آنرا بدور یک میز با کرزی و جنگسالاران بنیادگرای جهادی، طالبی، خلقی، پرچمی و امثال آنها جمع نموده، و بدینوسیله بود و نبود و سرنوشت مشترک همه شان را بهم پیوند داده است!

پس دیده میشود که شعار "عقلانیت" و "خردگرایی" بعنوان یک اندیشه و تفکر انتزاعی، کار آدم های محض خردگرا را به کجاها می کشاند!

ناگفته پیداست که هیچ کسی مخالف عقل و خرد نمیباشد؛ ولی این عقل و خرد نیست که بر قلمرو علم و از جمله، سیاست، اقتصاد، جامعه شناسی، تاریخ و... حاکمیت می نماید. دینامیسم حرکت و تغییر، و مکانیسم های تحول و تکامل اجتماعی، نه بر حسب احساس، عقل و خرد "نخبگان" اندیشه ورز، بلکه با اتکا بر درک ضرورت های جهان مادی و منافع نیروهای اجتماعی مورد مطالعه قرار میگیرند، که قانونمندی های آنرا، پراتیک بشری، یعنی آزمون های علمی، فعالیت های تولیدی و شرایط مبارزه طبقاتی معین میسازند.

اما روشن است، که چه قوم پرستان از هر قماش، و چه ملت پرستان و "ملت سازان" از هر برش و با هر شکل و شمایل، با مسایل علم، قوانین تکامل اجتماعی، مفاهیم و کنکوری هایی مثل تولید، شیوه تولید، مناسبات تولید، نیروهای تولیدی، طبقه و طبقات اجتماعی، یعنی مفاهیم، مقولات و کنکوری هایی که بشریت کنونی و علم

اجتماعی را از آن گزیری نمیباشد، نمی خواهند هیچگونه سر و کاری داشته باشند، زیرا علم اجتماعی و مسایل آن، با عقلانیت و منطق خردگرای شان، طبیعتاً نمیتوانند سازگاری داشته باشند!

در پایان این نکته را بازهم تصریح و مجدداً بر آن تأکید باید نمود که یادداشت کنونی، هیچگاهی نخواست و ضرورت آنرا هم ندیده است تا خودش را با گرد و خاکی بیالاید که دیگران با هر قصد و نیتی برپا نموده اند؛ یعنی در اینجا آگاهانه و بدلایلی سعی بعمل آمده تا از غلتیدن

– وارد شدن به جزئیات – در بیراهه گمراه کننده و فرساینده ای که دیگران ساز نامطبوع و گوشخراش آنرا می نوازند، احتراز گردد، زیرا:

نه پرچم کهنه و پوسیده تبارگرایی نژادپرستانه با سمپاشی های اغواگرانه پی مثل همنژادی، همخونی، همزبانی و آمیزه هایی از این قبیل، می تواند سیر پویای حرکت به پیش مان را لگام زده و بعقب برگرداند؛ و نه هم موعظه های بی رمق به اصطلاح "عقلانیت و خردگرایی" روشنفکران ملی گرا و ملت ساز!

موضع ما در قبال هر دو گرایش بی مایه و بی پایه، نه با همسانی با این و نه با آن، بلکه بر نقد مبانی فکری و عملی هر دو بنا می یابد – چه از نظر مفاهیم، دیدگاه ها و اسالیب، و چه در نقد برآمد های سیاسی اجتماعی شان. نقشه کشی ما برای بنای یک جامعه آزاد، دموکراتیک و شگوفا که تکامل قانونمند و محتوم آن، پیشاپیش تصویر دورنمای امید بخش یک زندگی فارغ از ظلم، اجحاف، نابرابری و استثمار را در چشم‌رس انسان قرار دهد، در هر مفهومی از بنیاد با پندار های تبارگرایانه و نژادی، و با ایده آلیسم خرد گرای روشنفکران ملت ساز ما در تضاد قرار میگیرد.

مبانی بحث و جدل فکری و ابزار های پیشبرد عملی آن، یا به سیاق دیگر، قلمرو تئوری و عمل مبارزاتی ما را دیالکتیک تحول اجتماعی تبیین میدارد که چهارچوبه عملی آن، با الزامات و ضرورت های زندگی در موقعیت کنونی جامعه مشخص میگردد که در رأس همه، همانا پیشبرد یک مبارزه آزادیخواهانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی قرار دارد. بر متن همین مبارزه پیروزمند، یعنی در فرجام انقلاب ملی – دموکراتیک مردمی و تحقق پایه پی ترین اهداف فوری و تاریخی آنست که همچنان، بنیان های اساسی همان ایده آل ملت به اصطلاح مدرن و "دولت مدرن" منشود روشنفکرانه پی ریزی میگردد، نه در خیال و عقلانیت روشنفکران ملت ساز!

همین مسئله هم به تنهایی نشان میدهد که چرا بیهوده وقت خود ما را، با مقولات، مفاهیم و نگرش کهنه و بی حاصل قوم پرستان و ملت سازان هر دو تلف نماییم.